



## محمدی، ابوالحسن داوودی و کمال تبریزی

## ن بررسی شد

# توفیقی نیست

عکس‌ها: رضا معطریان/ ایران

را فیکس فریم کرد؛ یعنی یک جای فیلم را فیکس کرد و نگه داشت. گفتم خب خاصیت این تکنولوژی همین است. گفت اگر یک جوانی احتمالاً یک بخشی از این فیلم را فیکس کرد و با چهره بازیگرزن تلذذ جنسی داشت، شما شرعاً مسئول هستید! ببینید این دیگر یک تفکر بیمارگونه است. مدیر و بالادستی او باید می فهمید که این آدم بیمار است یا نگاه بیمار دارد یا تحت فشار جریانات بیمارگونه است. یک مثال عجیب‌تر بزنم؛ از فیلم «بازمانده» مرحوم سیف‌الله داد که با لاترین تا پایین‌ترین رده نه تنها در ایران بلکه دنیای عرب هم اذعان دارند، قوی‌ترین فیلم در حوزه فلسطین و مقاومت و… است. این فیلم به مدت یک سال توقیف بود. ما سال ۷۴ فیلم را ساختیم و سال ۷۵ به طور کامل توقیف شد. فکر می کنید علت توقیف چه بود؟ این امرعات را کرده بودیم که از جامعه کردیم، گفتند فیلم بی حجاب است. گفتیم کجایش بی حجاب است؟ گفتند ارتش اسرائیل حجاب ندارد! واقعاً یک لحظه مثل اینکه برق سه فاز به ما وصل کرده باشند، در این میزان شعور و درک متحیر شدیم. در حالی که ما برای بازیگران ارتش اسرائیل حتی این مراعات را کرده بودیم که از جامعه مهاجران مسیحی ساکن در سوریه که بلوند و چشم‌آبی هستند استفاده کنیم تا ارتش اسرائیل باورپذیر باشد، می‌گفتند چرا ارتش بی حجاب هستند. گفتم خب اگر من سر اینها حجاب کنم که دیگر چرا باید جلوی مسلمانان و فلسطینی‌ها اسلحه بکشند. این برداشت‌ها دیگر من درآوردی است. من هم با همان آیین‌نامه پروانه نمایش کار کردم. البته در سال ۷۶، هم پروانه ساخت و هم پروانه نمایش را به دلیل بعضی مشکلات به هیأت دولت بردیم و اصلاحاتی انجام دادیم، منتها مدیران بعد از ما آن‌طور که آقای تبریزی می‌گویند آخرین بار در سال ۸۲ بندهایی به آن اضافه کرده‌اند که من از

جزئیات آن بی خبرم- ولی با همین میزانی که من خبر دارم، باز هم به لحاظ نمایش نباید برخی از فیلم‌ها دچار مشکل شوند، چون مفاهیمی که در این پروانه نمایش آمده، آنقدر سیبط و روشن است که ابهامی باقی نمی‌گذارد از جمله اینکه مثلاً به اقوام ایرانی، زبان فارسی، مراجع تقلید و ادیان رسمی کشور و… نباید توهین شود. همه اینها را ما قبول داریم. مسأله از جایی شروع می‌شود که مدیران و تصمیم‌گیران با به دلیل منافع جناحی، مالی، اقتصادی، باندی یا خودشیرینی و… می‌روند به سمت اینکه از پاپ کاتولیک‌تر شوند. می‌گویند از اینجا بزر، بعد تصمیم می‌گیرند احتیاطاً یک مترآن طرف‌تر را هم بزنند که مشکل‌ساز نشود. بله اینکه شما گفتید، نکته دردناکی است «آدم برفی»، «دیدار»، «مارمولک» و… اکران شدند و نه تنها به تصور آقایان مملکت تک‌فیکون نشد، بلکه هیچ اتفاقی هم نیفتاد. همان‌طور که «بازمانده» و خیلی فیلم‌های دیگر آمدند و اتفاقی نیفتاد. اگر بخواهیم امثال این فیلم‌ها را فهرست کنیم، لیست بلندبالایی خواهد شد. بر این اساس آیا نباید در حاکمیت و دولت به این فکر باشیم که واقعاً اینها چیزهای مبنایی و حقوقی و بعضاً شرعی و قانونی و فقهی ندارد و از کیسه برخی از این مدیران درمی‌آید و البته جریانات دیگر هم کمک می‌کنند. من فیلمساز که اطلاعات محرمانه‌ای ندارم، از رموز نظامی و امنیتی کشور هم عامل ندارم، من چه دارم که به درد سرویس امنیتی بخورد. بله اگر فیلمسازی واقعاً عامل سرویس بود، پدرش را دربیابورد، همان‌طور که با عامل سرویس در همه جای دنیا برخورد می‌شود، ولی اینکه من در دوره‌ای تشخیص داده و نگران از دست رفتن جایگاه روحانیت بودم، تعبیرش که نمی‌شود عامل سرویس بودن یا تخطئه کردن دین. به گمان من، این نگرش ناشی از نگاه سطحی به مسائل است. ما به شکل

صغوبه نیست، اما به همین دوره نگاه کنید، هنر اسلامی که تا امروز ادامه یافته و در همه دانشگاه‌های دنیا معماری آن تدریس می‌شود، برای همین دوره است. اگر دوران صغوبه و امکاناتی را که در این دوره برای هنرمندان فراهم می‌شود، نداشتیم، احتمالاً بسیاری از آثاری را که امروز جزو گنجینه‌های هنری و فرهنگی کشور محسوب می‌شود هم نداشتیم. معتقدم شکل گرفتن این تعامل از بدیهی‌ترین ضرورت‌های امروز است. اگر این تعامل، فهم درست و درک دقیق و نزدیک بین هنرمند و حکمرانی به وجود نیاید، بالطبع فاصله این دو بیشتر می‌شود. مسأله دیگری که آفت امروز ماست همان‌طور که آقای محمدی اشاره کرد، مدیران و مسئولان دلوایس و دلپسته میز و صندلی‌شان هستند، آنقدر که شاید حتی گاهی بر خلاف عقیده شخصی خود هم تصمیم بگیرند. به تعبیر دیگر، به خاطر در نظر گرفتن جوانب بی‌شمار ممکن است اصل قضیه را فراموش کنند که نمایش این فیلم اساساً نه تنها بی‌اشکال است بلکه سازنده و برای جامعه مفید است. آنقدر درگیر حواشی که بخشی از آن همین احتمال از دست دادن میز و صندلی و موقعیت است می‌شوند که تصمیم و درک درست درباره بلااشکال بودن نمایش یک فیلم از دستور کار خارج می‌شود. براین اساس معتقدم اهمیت انتخاب مدیران فرهنگی بیشتر از قوانین است. آدم‌ها مهم هستند چرا که ایجاد بستر مناسب برای رشد هنر به میزان تعامل آنها با هنرمندان وابسته است؛ شاهد مثال آن، سینمای دهه ۶۰ است که دوره اوج شکوفایی سینمای ایران و مطرح شدن سینمای کشورمان در مجامع بین‌المللی بود. معتقدم هر چقدر قوانین مترقی بنویسیم و باید‌ها و نبایدها را به شکل شفاف و صریح مشخص کنیم، بازهم تا مدیر اهل تعامل و گفت‌وگو بر مسند مدیریت فرهنگی نشینند، بی‌فایده است. این تعامل، همفکری و گفت‌وگوی مداوم مسلماً در جاهایی به نقطه اشتراک می‌رسد. ما ناگزیر از تعامل و هم‌اندیشی با نسل جدید هستیم. نسل جدیدی وارد سینما شده که فاصله‌شان با تصمیم‌گیرندگان فرهنگی و مدیران سینمایی زیاد است. دنیای سینمای آنها کاملاً متفاوت با گذشته و نسل ماست و بدیهی است که باید به افکار و زبان و معادل‌سازی‌های تازه بیندیشیم. بخش زیادی از فیلم‌های نسل جوان گویای همین امر است. با نگاهی به کلیت آثار سینمایی متوجه می‌شویم نوزاد تازه‌ای در سینمای ایران متولد می‌شود که نباید در مقابله مقاومت کرد بلکه باید با آنها همراه شد و صرفاً اجازه نداد از مسیر درست منحرف شود. اگر درک این واقعیت را نپذیریم این فاصله روز به روز بیشتر و دچار بحران‌های جدی‌تر خواهیم شد. این تفکر تازه فضای خودش را ایجاد می‌کند و چه بخواهیم و چه نخواهیم ایده‌های تازه، تغییرات را شکل می‌دهند. من به همکار روحانی و معمم خودمان در شورای پروانه نمایش گفتم، در دنیایی که اینچنین با فرابری هوش مصنوعی همه معادلات تصوری و صوتی به هم ریخته است. شرایط تغییر کرده و نسل جوان سؤال‌های تازه‌ای دارند و موقعیت‌های جدید ایجاد می‌کنند و اگر در این فضای تازه سؤال آنها پاسخی قانع‌کننده نداشته باشیم دچار بحران جدی در عرصه فرهنگ و هنر خواهیم شد. همراه با این موج باید به خودآزمی‌بری رسیدن به سکون و آرامش فکر کنیم تا به زایندگی و بالندگی هنر و فرهنگ برسیم.

**منوچهر محمدی:** به اعتقاد من مشکل از جایی شروع شد که ما با آن نگاه کامل و جامع که نگاه اعتقادی نسبت به دین است، فاصله گرفتیم و قرائت‌های متفاوت انجام دادیم. خداوند می‌فرماید: «أَلَمْ يَخْلُقْنَا مِنْ نَارٍ وَآبٍ وَرُوحٍ» که در حالی که ریشه عربی کافر که از کفر می‌آید که به معنای پوختن است. به عنوان مثال الان روز است و اگر کسی بگوید شب است، کافر است. به همین سادگی است. نکته دوم با استناد به آنچه در کتب ابراهیمی است، خداوند وقتی بشر را خلق می‌کند، از فرشتگان می‌خواهد که به انسان سجده کنند و تنها کسی که سجده نمی‌کند، ا بلیس است. چون برای خود غروری قائل است که چندین هزار سال تو را عبادت کردم و حالا چرا باید جلوی چنین موجودی سجده کنم؟! شیطان از خداوند یک چیز می‌خواهد که برای آن عبارت «لأُغویْهُم» را بشرا را گمراه کنم. خدا هم به شیطان اجازه می‌دهد و نتیجه‌ش هنری در حد استعداد خود دست پیدا کرده‌اند. قصد من صحنه گذاشتن بر خیزان است

بشر خیلی علاقه داشت که احسن‌الخالقین است، می‌توانست دستور دهد که شیطان را به حبس بکشند. در نهایت ما هم شبیه ملائکه می‌شدیم که طبق باورهای دینی خطا نمی‌کنند. چون ملائکه قدرت انتخاب ندارند و بر نمط و شیوه‌ای آفریده شده‌اند که فقط تسبیح خدا را بگویند. بشر اما به خاطر قدرت انتخابش است که متمایز است. یعنی براساس باور دینی، ما به جهان دیگری اعتقاد داریم که آنجا باید حساب و کتاب انتخاب‌های‌مان را پس بدهیم و به تعبیر حافظ «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو/ یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو» انسان‌ها باید انتخاب کنند و تاوان اشتباهات‌شان را بدهند. اما الان چرا ما فکر می‌کنیم، این حق انتخاب وجود ندارد و همه آدم‌ها باید یک نگاه مشترک داشته باشند؟! به نظر من این نگاه یک نگاه مارکسیستی است. نگاه مارکسیستی یا به معنای عام چپ، در دوره‌ای ایدئولوژی پرطرفداری در کل دنیا بود و در کشور ما هم طرفدارانی داشت که ریشه‌ها و احزاب آن هم مشخص است. از همان دوران دانشگاه، این بحث جامعه بی‌طبقه به نظر من تمسخرآمیز به نظر می‌آمد. اتحاد جماهیر شوروی و بعد از آن چین، پس از سال‌ها تلاش در نهایت به این نتیجه رسیدند که این فرمول، فرمول غلطی است چون استعداد آدم‌ها با هم متفاوت است. این نگاه البته به معنای طرفداری از لیبرالیسم یا امپریالیسم هم نیست، بلکه باید تفاوت آدم‌ها را به رسمیت شناخت. صفت ممیزی که ما برای پیامبر قائل هستیم، آن است که ایشان رسول پیام‌آور است، قرار است این پیام مهمی را منتقل کند اما انتخاب با خود مردم است. چرا ما فکر می‌کنیم باید همه را همسان کنیم، قضا را یک اندازه کنیم، اشکال را شبیه هم کنیم و بعد هم برپیم سراغ طرز تفکر‌ها. در همین جلسه چهارنفره دیدگاه‌های ما در برخی مسائل متفاوت از هم است و همین تفاوت زیبایی زندگی را می‌سازد. طبق آیات قرآن، شعوب و قبایل متفاوت و با اختلاف‌ها آفریده شدند تا یکدیگر را بهتر بشناسند. خب چرا ما فکر می‌کنیم برای همه چیز باید ساینزدی و تعریف‌بندی داشته باشیم و هنر را هم در چنین قالبی بگنجانیم. شبیه داستان آن پادشاهی که تختی درست کرده بود و مجازات آدم‌ها این بود که آنهايي که کوتاه‌تر هستند را آنقدر بکشند که به اندازه تخت بزرگ‌تر شوند و آنهايي که بلندتر بودند سر و نه‌شان را بزنند تا اندازه تخت شوند. نوعی بلاهت فکری است.

در حوزه کاری ما تصمیم بخشی از مدیران فرهنگی بیشتر براساس ملاحظات شخصی، گروهی و جریانات خاص است. من نمی‌خواهم همه اتهامات را متوجه دولت و حاکمیت کنم. در این بین مسئولیت‌هایی هم برعهده خود ماست. باید بدانیم برخی کارها نیاز به پیوست فرهنگی دارد. اگر می‌خواهیم در هر اثر هنری از جمله فیلم، شعر یا رمان، نوآوری ایجاد کنیم، پیوست فرهنگی می‌خواهد یعنی باید بخش‌های رادیکال و صاحب نگاه همسان‌سازی و قالب‌بندی شده را آماده پذیرش آن کنیم. تاریخ را که نگاه کنید به این موارد به شکل عدیده برمی‌خورید.

**ابوالحسن داوودی:** با اینکه اگر قرار باشد من توصیه دوستانه مثلاً به کمال تبریزی بکنم، اولین شرط پذیرش آن از طرف کمال این است که او به شناخت و صلاحیت‌بیم برای توصیه کردن باور داشته باشد. صلاحیت با حکم به‌وجود نمی‌آید، بلکه با درک و قبول کمال تبریزی از شناخت من به‌وجود می‌آید. قیم‌آمی‌ی بشر چه مبنایی شکل می‌گیرد؟ آیا مبنای آن شناخت است؟ آیا این شناخت از طرف اکثریت جامعه مورد پذیرش است؟ این همان حلقه مفقوده‌ای است که در طول این سال‌ها هیچ وقت نخواستند به آن بپردازیم. برای اینکه همیشه در تعریف این مانده‌ایم که برای این قیم‌آمی‌ی چه قاعده‌ای وجود دارد که فیلمساز آن را بپذیرد. سیف‌الله داد کسی بود که من شخصاً به او اعتقاد داشتم و در خانه سینما با هم کار کرده بودیم. ایشان در دوره‌ای عهده‌دار معاونت سینمایی شدند. باور می‌کنید از میان سیزده فیلمی که تا فیلمنامه‌نویس ساختم، بیشترین میزان حذف از فیلم‌ام را در دوران سیف‌الله داد انجام دادم؟! پانزده دقیقه‌ از فیلم «مرد بارانی» را به دست خودم حذف کردم. با خود سیف‌الله نشستیم و فیلم را دیدیم، برام توجیه کرد که به چه دلیل صلاح نمی‌داند که این صحنه باشد. من نه به خاطر هم‌رای بودن با او، بلکه به‌خاطر مسئولیت متقابل و اعتقاد به یک صلاح بزرگ‌تر از فیلم، منطق او را پذیرفتم و کل صحنه را حذف کردم. من پذیرفتم که ما هدف و نگاه مشترک داریم. سلبیقه من هنوز همان سلبیقه بود که اتفاقاً در آن بخش کاملاً متفاوت از سیف‌الله داد بود اما آنچه سیف‌الله می‌گفت صلاح جمعی بود که گرچه با سلبیقه من همخوانی نداشت، اما من به این درک رسیدم که حق ندارم سلبیقه فردی خودم را قالب کنم پس بنابراین من مخالف هر نوع ممیزی هستم، اما این شکل رفتار درست است چرا که تنها ممیزی ممکن این است که تو با عقل و درک خودت آن را بپذیری. آیا کسانی که از ابتدا تا امروز در مراحل مختلف مدیریت فرهنگی حضور

### فرهنگی ۱۳

داشتند در مرحله‌ای از شناخت قرار داشتند که حق اظهارنظر نسبت به همه مسائل را داشته باشند؟ در دوره‌ای بیش از نمایش فیلم «زادبوم» برای من فهمیدن دلیل چرایی توقیف فیلم مهم‌تر شده بود؛ برام سؤال بود چرا فیلمی که حدود چهار ماه قبل این چنین مورد پذیرش و تحسین واقع شده، بگزاره به‌طور کامل طرد می‌شود؟! از مذاکرات جلسه شورای نمایش فیلم «زادبوم» نقل قولی از یکی از اعضای شوراشنیدم که حیرت‌زده‌ام کرد. یکی از اعضای شوروا اتفاقاً کارگردان هم هست تفسیر کرده بود که بچه لاک‌پشت‌هایی که در انتهای فیلم از زیر خاکستر در آمده و به سمت دریا می‌روند نیروهای آمریکایی هستند که دارند برمی‌گردند تا ایران را تسخیر کنند! این شخص و این جریان چطور چنین قیومیتی برای خود قائل شده که با چنین منطق بی‌پایه‌ای رأی ممنوعیت صادر کند؟! آیا این همه‌فهمی و نگاه همه‌چانه‌ا را دارد که وقتی چنین حقوق اولیه مرا مورد تعرض قرار می‌دهد، حداقل به من تفهیم کند که فلانی خودت درک کن که آیا این فیلم کلاً باید دیده شود یا اکران نشود. توقیف برای هنرمند به مثابه قتل افکار و اعتقادات اوست. اگر بر آنچه که رابطه هنرمند با جامعه را می‌سازد یک چنین واسطه‌هایی با چنین تفکراتی قرار بگیرند که دیگر رابطه نیست؛ دستور است. تا به امروز ما با تعامل جلوآم‌دیم اما در شرایط عمومی جهان و تحول هوش مصنوعی دیگر مجالی برای ایجاد رابطه دستوری نیست. ما؛ چه اهل فرهنگ و چه مسئول و مدیر حقوق بگیر، دیگر مکلف به درک شرایط جدید و پذیرفتن آن هستیم. سینمای زیرزمینی که نهایتاً سه‌ الی چهار سال از شکل‌گیری آن گذشته، محصول لبشویی است که دولت با چنین وظایفی که بر خود برشمرده و با چنین نقطه‌نظراتی برای سینما ایجاد کرده است. شبیه آفسانه سیزیف اهل فرهنگ را مجبور می‌کردند که سنگ‌شان را با زور تا بالا بیا برند آنها بعد از رسیدن از بالا به پایین بغلتانند و هنرمند را برگردانند به گام اول که مجبور باشد همه چیز را دوباره و از نو شروع کند. دهه‌هاست ما این داستان را تکرار می‌کنیم و گواه سؤال شما که چرا این اتفاق می‌افتد تمام صحبت‌هایی است که الان مطرح کردیم به انضمام اینکه مدیران فرهنگی هیچ‌گاه به آن شناختی که بی ببرند تا چه اندازه حق دارند در رابطه اهل هنر به عنوان پیشتاز دخالت کنند، نرسیده‌اند. اگر اصول کلی مبناست، من حرف کمال را قبول دارم که اصول هیچ‌وقت غیرقابل تغییر نیستند. بنابراین هیچ اصولی پایدار نیست. اولین شرط و مبنای تعامل این است که من به درک و همه‌فهمی تصمیم‌گیرندگان فرهنگی اعتقاد داشته باشم.

**ایران** به عنوان نمونه چه کسی در این دو کشورا صلاحیت داشت که درباره آثار مهرجویی ققید که به فلسفه و ادبیات تسلط داشت نظر بدهد؟ حال که از این فیلمساز یاد شد به آن تعبیر جالب اشاره کنیم که یکسری اشباح درباره اکران شدن یا نشدن برخی آثار تصمیم می‌گیرند. آقای داوودی از تعامل با سیف‌الله داد برای برطرف شدن مشکل نمایش فیلم‌مان گفتند. این حرف دل‌خیزی از صاحب آثار توقیفی است که این اشباحی که قابل رویت نیستند، تصمیم‌گیرنده هستند و کسی نیست که بتوان با او وارد تعامل و گفت‌وگوی منطقی شد.

**ابوالحسن داوودی:** اینها همه البته به خاطر رابطه دوستانه من با سیف‌الله داد بود. اگر او نبود شاید در همان زمان شورواها به نوع دیگری عمل می‌کردند. همیشه ما باید نگران این باشیم که در این شورا، کمال تبریزی هست یا آقای ایکس. اگر کمال تبریزی هست، خب من این فیلم را می‌سازم و اگر نیست، این فیلم را نمی‌سازم و فیلم دیگری می‌سازم.

**کمال تبریزی:** بحث شورای پروانه نمایش خیلی متفاوت از شورای پروانه ساخت است. در شورای پروانه نمایش با کلیت اثر مواجه هستیم. آنچه در ذهن خلاق هنرمند بوده حالا عینیت یافته است و می‌شود درباره آن صحبت کرد. چیزی که فلسفه ساخت آن است. شورای پروانه ساخت و فیلم دیگری می‌سازم. اصلاً فیلمنامه بدترین شکل نظر دادن درباره یک اثر است. تصورش را بکنید، شما بر اساس یک فیلمنامه نظر بدهید که آیا کارگردان می‌تواند آن را بسازد یا نه. یکی از همکاران نزدیک ما معتقد است که اصلاً فیلمنامه اثر هنری نیست و دستورالعملی است برای خلق اثر هنری. گرچه من با این نظریه مخالف هستم و خیلی‌ها هم مثل من ممکن است مخالف آن باشند. اما واقعاً حتی یک دیالوگ موجود در فیلمنامه را می‌توان با انواع مختلف بیان کرد و منظور دیگری رساند. آنچه ما در فیلمنامه می‌خوانیم، تصور ذهنی خودمان است. اصلاً مگر می‌شود براساس فیلمنامه وارد دنیای فکری کارگردان شد و درباره آن نظر داد؟ برای من قابل درک نیست، چطور آدم‌ها بر اساس یک متن درباره ساخت آن نظر می‌دهند. معضل اصلی در ساختار تصمیم‌گیرنده درباره فیلم‌ها، شورای پروانه ساخت است و برای آن باید چاره‌اندیشی کرد .